

حالت مفعولی آنست که اسم مفعول با «متمم» واقع شود. مفعول

با «متمم» آنست که معنی فعل را تمام کند.

مثلاً اگر بگوییم: اسفند بار آورد. فعل آورد نیازمند متمم است معلوم

نیست اسفند بار چه آورده است و چون گفته شود:

اسفند بار کتاب را آورد. معنی فعل بیان تمام شود.

مفعول بدون متمم است: بواسطه . بواسطه .

مفعول بواسطه با «مستقیم» آنست که معنی فعل را بی واسطه عرضی از جزو

تمام کند: حسن کتاب را آورد. پیرف آک بار بخت. شاکر و کا

خود را تمام کرده است.

مفعول بواسطه فایدا در جواب «دکه را» یا «چهره را» واقع شود:

### تقرین ۲۲

برای فعلهای ذیل فاعل بیاورید:

رفت، خندید، شکست، پیوست، آرمید، شنید، خرید، نوشت، برخاست، نشست

دمید، بوئید، رمید، گرفت، دوید، برگرفت، افتاد، ندید، نماند، گریست، کوشید

جوشید، نوشت، آموخت، آسود، برید، سوخت.

### تقرین ۲۳

در عبارات ذیل مفعول بواسطه را معین کنید:

رستگاری را در راستی دانید. دروغگوئی را بدترین خوبیها دانید. زبان را

بدشنام و زشتگوئی میالای. گفتار با کردار برابر دارید. مردم را به زبان میازارید.

تا درختی را نشانید درختی را میندازید. دوستی را که به عمری فراچنگ آید به

یکدم نیاز آید. کار به کاردان سپارید. آموزگاران را احترام کنید، عیب کسی را نزد

دیگری نگو. مهن خود را به جان و دل خدمت کنید.

آموزگار دانش آموز را پند داد . سهراب کتاب را آورد .  
 آموزگار که را پند داد ؟ دانش آموز را پس دانش آموز مفعول بواسطه است  
 سهراب چه را آورد ؟ کتاب را . کتاب مفعول بواسطه است برای

آنکه در جواب (چه را) واقع شود .  
 در زمان قدیم در اول مفعولی که با کفزان حرف درآید ، باشد برای تاکید  
 در ، می افزودند ؛ بهیچان مرهزندان را نتوانند دید همچنانکه سگان

بازاری مرگت صید را .  
 همی تا کند پیشه حادث همکین جهان مرجها را تو مرصاری را  
 « نامر حنرد »

### تمرین ۲۴

برای فعلهای ذیل فاعل و مفعول بیواسطه بیاورید .  
 برداشت ، گرفت ، برده ، نوشت ، خرید ، آورد ، شکست ، پیوست ، نمود ، افزود  
 آموخت ، فروخت ، سوخت ، پرسید ، آمیخت ، بر آورد ، بر گرفت ، کشید ، شنید  
 می دانست ، میگوید .

### تمرین ۲۵

در عبارات ذیل مفعول بیواسطه را همین کتیب بدین طریق ،  
 بهرام که را زد ؟ علی را  
 بهرام علی را زد . مرتضی کتاب را آورد . باد درخت را شکست . نوکر چراغ  
 را خاموش کرد . محمد پدرش را دوست دارد . اسفندیار درس می خواند .  
 به روزگار سلامت شکستگان در یاب که جبر خاطر مسکین بلا بگرداند

علامت مفعول بی واسطه غالباً (را) است : مانند خریدیم .

درس را روان کردم . یوسف را صد کردم .

در جایگه چند مفعول بی واسطه بطریق عطف بعقب یکدیگر در آیند علامت

مفعول بی واسطه با خبر مفعول آخر در آید و در سایر مفعولها حذف شود :

ایشان پدر مادر و برادر و خواهر خود را دوست دارند . فردوسی سحر

و حافظ را از شعرا می ایران میدانند . ولی در زمان قاجار مسمی علامت مفعول را

با خبر همه مفعولها در میان آورند : نوکر قلعه را وقتاً بهایا و کاغذ را از روی منبر برد

خرد را و جان را که کرد آشکار که بنیاد و دانش نهاد استوار

مفعول بی واسطه یا « غیر مستقیم » آنست که معنی فعل را بی واسطه حرفی از حذف

اصناف تمام کند : از زبان سپهرین و با بیکان آمیز . مردمان را بزبان

زبان مریسان . با رفیقان پاکه امن و خوشخوی معاشرت کن .

هر آنکوز دانش بر تو نوشته جهانی است بنیشت در گوشه

« ادیب پشاور »

### تمرین ۲۶

برای افعال ذیل يك مفعول بی واسطه و يك مفعول بی واسطه متمم ذکر کنید بدینسان ،  
 علی کتاب را از زمین برداشت . برداشت . آفرید . برگزید . بفشانند . برد . آورد . شکست  
 برداخت . آموخت . افراخت . دزدید . رسانید . کشانید . خورد . نوشت . پسندید . سپرد  
 درید . مرید . گرفت . پرورد . گسترده . نمود . گشود . آمیخت

دانش اندر تو چراغ روشن است      وز همه بدرین تو جوشن است

مفعول بواسطه در جواب : از که . از چه . بکه . بچه . بجا . از کجا .  
برای که . برای چه . با که . با چه . دانسته اینها واقع شود .

حالت اضافه آنست که اسم مضاف الیه واقع شود .

چنانکه اسم یا تمام است و محتاج بکلمه دیگر نیست : درس . کتاب .

مرغ . جلد . باغ . خانه .

یا نام تمام است و معنی آن بکلمه دیگر تمام شود : درس امروز . کتاب محمد

مرغ هوا . جلد کتاب . باغ و بستان . خانه سهراب .

### تعرین ۲۷

برای افعال ذیل يك مفعول به واسطه و يك مفعول بواسطه بیاورید،  
آفرید، برگزید، برداشت . بنشاند، برد، آورد، شکست، پرداخت، آموخت  
افراخت، دزدید، رسانید، کشاند، خورد، نوشت، سپرد، درید، برید، گرفت، پرورد  
گسترده، درود، نمود.

### تعرین ۲۸

در اشعار ذیل مفعول به واسطه و مفعول بواسطه را معین نمایید:

مانگویم بدو میل به نفاق نکنیم	جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم
رقم مقلطه بردفتر دانش نزنیم	سرحق بر ورق شمعده ملحق نکنیم
عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است	کل بسد مصلحت آنست که مطلق نکنیم
گر بدی گفت حدودی و رفیقی رنجید	گو تو خوش باش که ما گوش به احق نکنیم
آسمان کشتی ارباب هنرمی شکند	تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم

حافظ از خصم خطا گفت نگیریم بسراو

در به حق گفت جسدل با سخن حق نکنیم

اسمی که دارای متمم است (مضاف) و متمم آنرا (مضاف الیه) مانند:  
 درخت دوستی نشان که کام دل بسیار  
 نهال دشمنی برکن که ریج بشمار  
 کلمه درخت (مضاف) و دوستی (مضاف الیه) و متمم آنست «حافظ»  
 کلمه کام (مضاف) و کلمه دل (مضاف الیه) و کلمه نهال (مضاف)  
 و کلمه دشمنی (مضاف الیه) و متمم است .

مضاف الیه گاهی یکی است و گاهی متعدد .

۱- زینت درس . تاج خروس . بال مرغ . نیش کژدم  
 مسعود سعد سلمان . در باغ بهارستان . خراز دولت ایران

### تمرین ۲۹

در کلمات ذیل مضاف و مضاف الیه را معین کنید .  
 درخت سرو . باغ لاله زار . روز جمعه . برگ درخت . خار راه . آواز زاغ  
 صدای بلبل نوای ساز . کلام محمد . دست روزگار . در خانه . لانه مرغ . آشیان کبوتر  
 لانه مور . زخم زبان . گوه دماوند . آب انگور . خواب شب . پدر دانشجو . شاعر ایران  
 بند پدر . کار درس

### تمرین ۳۰

در اشعار ذیل (ترکیبهای اضافی) را معین نمایید:  
 درخت دوستی نشان که کام دل به بار آرد  
 شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما  
 بهار عمر خواه ای دل و گرنه این چمن هر سال  
 چو مهمان خراباتی بعزت باش بارندان  
 عماری دار لیلی را که مهدماه در حکم است  
 درین باغ از خدا خواهد دگر پیرانه سر حافظ  
 نهال دشمنی برکن که ریج بشمار آرد  
 بسی گردش کتد گردون بسی لیل و نهار آید  
 چو نسرین صد گل آرد بار و چون بلبل هزار آید  
 که در دسر کشی جاننا گرت مدتی خمار آرد  
 خدا یاد در دل اندازش که بر مجنون گذار آرد  
 نشیند بر لب جویی و سروی در کنار آرد

علامت اضافه کسره است که با حرف مضاف پیش از مضاف الیه آورده شود

پندسراب . بیل باغ . برادر اسفندیار .

« اقسام اضافه »

اضافه برنج نوع است : اضافه ملکی . اضافه تخصصی . اضافه

بیانی . اضافه تشبیهی . اضافه استعاری .

۱- اضافه ملکی آنست که ملکیت و دارائی را برساند ؛ کتاب و سف

خانه بهمن . جام همشید . و این اضافه ملکیت ممالک و از این

قبیل است اضافه مالک ملکیت ؛ خداوند خانه . صاحب دکان

۲- اضافه تخصصی آنست که اختصاص برساند ؛ زمین انب

در خانه . سقف اطاق . میوه باغ . چوب درخت .

### تمرین ۳۱

برای کلمات ذیل مضاف الیه بیاورید :

باغ . دشت . خانه . مرد . پدر . گوش . دست . کار . آواز . زاغ . چمن . دمن . کبک

بازان . فصل . موسم . بخت . رخت . لاله . شبنم . شکوفه . برگ . شاخ . هوا

### تمرین ۳۲

برای کلمات ذیل مضاف بیاورید :

بلبل . باد . رعد . برق . چمن . سبزه . گوش . سینه . آشیانه . قمری . مور

گوشه . کتاب . جام

فرق میان اضافه ملکی و تخصیصی آنست که در اضافه ملکی مضاف الیه انسان  
و شایسته و قابل مالکیت است و در اضافه تخصیصی مضاف الیه غیر انسان شایسته  
و قابل مالکیت نیست مثلاً وقتی بگوئیم خانه محمد . یعنی خانه که ملک محمد است  
و چون بگوئیم میوه باغ یعنی میوه ای که مخصوص باغ است اختصاص بدان دارد .  
۳ - اضافه بیانی آنست که مضاف الیه نوع جنس مضاف را بیان نماید  
ظرف مس . انگشتری طلا . آلودنغال . فرش قالی . روز جمعه .

درخت سیب . ساورنقره .  
۴ - اضافه تشبیهی آنست که در اضافه معنی تشبیه باشد :

فراتش باو . بنات نبات . مہد زمین . لعل لب . قدیر  
اضافه تشبیهی بر دو نوع است :

۱ - اضافه مشبّه بر مشبّه به : قدیر سرد . پشت کمان . لب لعل  
۲ - اضافه مشبّه به بر مشبّه : پیرتر کمان . طبل شکم . با قوت لب

### تمرین ۲۳

در اضافه‌های زیر اضافه ملکی را از تخصیصی جدا کنید.

مردم ایران . فضای حیاط . خانه یوسف . شال کمر . رنج سفر  
زنک کار . جامه جهانگیر . کتاب سهراب . آب حوض . انگشت دست . فکر کار . جام جم  
آئینه سکندر . بام خانه ازگشتر محمد . خاتم سلیمان . بزم بهرام . دزم رستم . سنگ آسیا  
دشت افریقا . بارشتر . شیشه پنجره . کلاه محمود .

( ۵ ) اضافه استعاری است که مضاف غیر معنی صفتی خود استعمال

شده باشد : روی سخن . گوش هوش . دست روزگار . دیده دهر .

هرگاه مضاف مخوم بلف یا و او باشد بعد از مضاف و پیش از مضاف الیه

دی ، افزاید : آوای طبل . نوای صلصل . موی سر . آهوی چشم .

چون خواهند اسمی را از صورت حال اضافه خارج کنند و اضافه را مقطع

سازند ، به طریق رفتار نمایند :

۱- باز داشتن کسره اضافه از آخر مضاف : پدر زن . صاحب دل

سر پای . سر و ستر . مادر زن .

۲- بتقدیم مضاف الیه بر مضاف . گلاب . کاغذ سیلاب . ایسا

### تمرین ۳۳

اضافه بیانی را از تشبیهی جدا کنید ،

خاتم عقیق . ظرف نقره . قفسرو . روز شنبه . درخت بید . تیغ ابرو . ماه صورت

کوزه سفال . آوند مس . نقد عمر

### تمرین ۳۵

در اضافه های ذیل دو نوع اضافه تشبیهی را جدا کنید ،

لب لعل . سرو قامت . قفسرو . تیر مزگان . سیم بنا گوش . سبب ذقن . روی ماه

ابروی هلال . فرش زمین . کمند زلف . آهوی چشم . چشم جادو . کمان ابرو . نرگس چشم

هر وارید دندان



سعدی فرماید: آسیانگت زین متحرک نیست، لاجرم تحمل بار بگردان نمیکند

۳. مصنف الیه را از جای خود تغییر دهند بنظرین که با خزان

حرف (را) طعن سازند و آنرا مفعول قرار دهند:

کرم و سخارا خداوند تویی. که در اصل این طریق بوده است:  
خداوند کرم و سخا تویی.

یا و باد آنکه سرگومی تو ام منزل بود دیده روشنی از نور رحمت حاصل بود

یعنی روشنی دیده از نور رحمت حاصل بود.

کسی را که همت بلند آید مرادش کم اندر کند آید

بار اسرمانه نفع و فیروزی صبر و استقامت است. یعنی سرمانه نفع و

فیروزی با صبر و استقامت است.

(فرق اصناف و صفت)

صفت بصورت مانند مصنف الیه استعمال شود ولی در معنی مختلف باشد زیرا

### تمرین ۳۶

اقسام اضافه را بیان کنید.

شهر اصفهان، آب قنات، درخت سرو، گنبد آسمان، پرده خاک، وزش باد  
روز آدینه، اطفال شاخ، طفل شکوفه، زنگ قاطر، برگ درخت، جامعه یوسف، دست روزگار  
چشم دهر، انگشتر نقره، درد دندان، مر و ایداشک، خانه دل، صندوق سینه  
آویزه گوش، بیک اقبال، درخت سیب، صبح شنبه، دیوار باغ، دستم، خار غم  
چای حوادث، هلال ابرو، کف اطاق، زنگشتر، درخت کرم، چشم سر، موی پیشانی  
سپیل سرشک

از صفت همان موصوف و مقصود از مضاف الیه مضاف نسبت .  
 مثلاً اگر بگوئیم : آب صاف مقصود از صاف آب است و هرگاه بگوئیم  
 آب قنات می بینم قنات خیر از آب است .  
 ( حالت نداء )

حالت نداء آنست که اسم منادوی واقع شود : خدا یا . شاه .  
 بزرگوارا . خردمندا . خداوندگارا .

تو انگر اچو دل دست کار انتست بخور حبش که دنیا و آخرت روی  
 علامت نداء الفی است که با خبر اسم افزایند و آن اسم را منادی نامند  
 و لامعاش خپان کن که گر بلغز و پا فرشته ات بدو دست جانگداز  
 هرگاه کلمه مختم با الف یا او باشد پیش از الف نداء حرف دی (افزایند)  
 « فذ »

خدا یا تو بر کار خیرم بدار و گرنه نباید زمین هیچ کار .  
 گاهی در موقع نداء بجای الف در آخر کلمه پیش از نداء می آید کلمات :  
 ای . ایا . در آورند : ای خردمند . ای پسر . ای فرزند .  
 ای پادشاه جوان داد از غم تنهایی دل بتو بجان آید وقت است که با زاری  
 ای شاه محمود کشورگشای زمین گزتر کسی تر پس از خدای

« فردوسی »

## مصفر

مصفر کلمه ایست که بر خردی و کوچکی دلالت دارد؛ مردن بسرن بچانه  
 باخچه، و گاهی برای تعظیم و تحقیر و ترحم آید؛ طفولک، زلالک، ناکت  
 و سیرزنی موی سپید کرده بود گفتش ای ناکت دیرینه روز  
 علامت تصفیر است؛ «سکه»

- ۱- ک : مزعلک . ناکت . طاکت . مردن .
  - ۲- چد : طانچه . باخچه . خراخچه . دریاچه . کوجه .
  - ۳- و : پسرد . دخترد . یارو . گردو . خواجو .
- در بعضی کلمات (چه) به (ژ) بدل شود؛ مثلاً که در اصل (مویچه)  
 بوده است و گاهی به (ز) بدل گردیده؛ نیزه که در اصل (نیچه) بود  
 گاهی برای تحقیر و محاورات بعد از کاف تصفیر حرف (ه) در آورند  
 مردکه . زنکه .  
 در کلمات مختم بالف یا او پیش از علامت تصفیر با، افزوده  
 گردد؛ جوکیت . سوکیت . پاکیت .

## « فصل دوم صفت »

صفت کلمه است که حالت چگونگی چیزی یا کلامی برساند و اقلام آن  
از این قرار است :

صفت فاعلی . صفت مفعولی . صفت تفضیلی . صفت نسبی

### « صفت فاعلی »

آنست که برکننده کار یا وارنده معنی دلالت کند علامت آن چهار است  
از ( نده ) که در پایان فعل امر در آید مانند :

پرسنده . خواننده . شناسنده . بافنده . تابنده .

گرگران و گرشناسانده عاقبت جوینده یا بنده بود .

۲- ( آن ) مانند : خوانان . پرسیان . دمان . روان

دوان . پویان .

۳- ( الف ) که آن نیز در پایان فعل امر در آید مانند :

شکسفا . زیبا . خوانا . گویا . بنیا . پویا . پویا .

### تعمین ۴۷

در ترکیبات ذیل صفت و مضاف الیه را جدا کنید .

درخت صنوبر . باغ سبز . میوه رسیده . باغ انگور . کتاب بهمن . کار بزرگ  
هوای گرم . باد سرد . درخت بید . ظرف مس . زخم زبان . مرد زیرک . برگ گل . گل زرد  
رنج کار . جنگ سخت . درس فارسی . فرش گسترده . ستاره درخشان . روز جمعه  
شهر طهران . کوه الوند . چشم گریان . لب خندان . مساء تابان . باغ لاله . شب شب  
طبع شعر . راه دور . خانه نور . دیوار خانه . آب گوارا . نام نیک . ساعت طلا . پند استاد

- ۴- (آر) خانبا در آخر فعل ماضی مانند :  
 خریدار . خواستار . برخوردار . نام بردار . گرفتار . فروختار
- ۵- (اگار) که بیشتر در آخر فعل امر و ماضی در آید مانند :  
 آموزگار . پرستار . آموزگار . آفریدگار . کردگار . پروردگار
- ۶- (کار) که خانبا با جزای اسم معنی ملحق شود مانند :  
 ستمکار . فراموشکار . مسامحکار .
- ۷- (دگر) هم در آخر اسم معنی مانند :  
 پروردگر . وادگر . بسدادگر . خنیاگر . رهشگر .  
 صفت فاعلی که به (دند) منتقل میشود خانبا در حمل و صفت غیر ثابت

تمرین ۳۸

صفت‌های موجود در این شعر را معین کنید :

بگذاشت ز سر سیاه‌کاری	ای مرغ سحر چو این شب تار
رفت از سه خشکان چاری	وز نفخ روح بخش اسرار
مجویه نیلگون عماری	بگشود گره ز زلف ز تار
و همه بن ز شتو حصاری	بزدان به کمال شدند نو

یاد آرزو شمع مرده یاد آرزو

استعمال میشود مثلاً: روزه یعنی کسیکه عمل روزه را انجام دهد .  
 خواننده یعنی کسی که بخواند چیزی مشغولست .  
 ولی شعرا گاهی این نوع صفت را بجای نام اقرار استعمال کرده اند :  
 ببینندگان آفریننده را . بنی مرعبان و بسینده را  
 که ببینند . معنی چشم استعمال شده یعنی حضوری که کار او دیدنست .  
 اگر شاه فرماید این بنده را که بکشاید از بند گوینده را  
 گوینده در این شعر معنی زبانست و در صورت از معنی فاعلی بیرونست  
 صفاتی که به دکان ، غنی میشود بیشتر معنی حال را میدهند مانند :  
 سوزان . نالان . روان . روان . فرزوان . گدازان

### تمرین ۳۹

صفت‌های عربی که درین عبارت است نشان بدهید .  
 ای پسر زمان خود را به راستگویی عادت ده و بر آن صبر و ثبات نمایی تا ترا  
 ملکه گردد و نفس توبه آن آرام گیرد و تو معدن صدق و سداد گردی و به آن اعتماد کنی  
 و صدقی را اگر چه به مضرت نوسرایت خواهد کرد بر کذبی که به منفعت تو راجع باشد  
 اختیار کنی . از سوگند خوردن بسیار و ایمان متواتر حذر نمایی و احترام واجب شناس  
 که کثرت سوگند به دین و دنیای تو زیان دارد و ترک آن مظنة نقصان نباشد و هر  
 وقت که بر این طریقت استمرار نمایی و این عادت را مستعمل و متداول داری امور تو  
 مستقیم و مستظم گردد و در چشم مردمان عزیز و موقر گردی و قدر و وقع تو بیفزاید .  
 و بزرگ همچنان گردی و به صدق قول و خلق محمود معروف و موصوف باشی و موثق و  
 مامون گردی تا سخن تو استماع نمایند و اگر وقتی از تو کلمه ای منکر و سخنی ناوارد و  
 لفظی مکروه شنوند تحمل آن کنند و اصفا نمایند و به کراهت نشمرند .

(ادب الوجیز)

یعنی در حالت سوختن و ناپیدن و رفتن و دیدن و فروختن و گشتن  
 صفاتی که به دالف ختم میشود حالت ثابت را برساند مانند :  
 وانا که وانا فی صفت ثابت است بدین جهت معنی دوم و همگی از آن

عقیده میشود مثلاً :

آموزگار کسی است که بسیار با یوز و کار او آموختن باشد .  
 ستمکار و ستمگر شخصی است که ستم بسیار از او سرزند .  
 تفاوت میان کار و کارگزار آنست که پیاز و گاو همیشه بعد از کفنی استعمال میشود  
 که از فضل مشتق شوند ولی کار غالب پس از اسم معنی و غیر مشتق کار برود .

تقریب ۴۰

صفت‌های مخالفه که در این اشعار بکار رفته نشان دهید .

بلی خلیل پیمبر هم از دروگر زاد  
 (خاقانی)

که پروردگارا سپاوش تو بیی  
 ز سمرغ و از ستم چاره گر  
 که داند ز نام آوردان و مهان  
 خداوند کیهان و ناهید و مهر  
 که بازی بر آرد به هفتاد دست  
 مرا بهره رنج آمد از روزگار  
 (فردوسی)

بدان مبین که ز پشت دروگری زادم

به گیتی خردمند و خامش توئی  
 بدین چوب شد روزگارم بر  
 پشتون همی گفت راز جهان  
 مگر کردگار زمان و سپهر  
 به بازی گری ماند این چرخ مست  
 همانا که از دیو ناسازگار

(۱) پروردگار در شاهنامه بمعنی مرئی استعمال میشود از آنجمله :

چو دام ودد است اوچه داند خرد  
 چه گفت آن خردمند بسیار هوش  
 همان راز با مهربان مادر است

کسیرا که در که شیان پرورد  
 تو خود زین بهندیش و زینسان مکوش  
 که پروردگار از پدر برتر است

دگر، در غیر اسم معنی شغل را برسانند؛  
 اینگر که مقصود کسی است که شغل او ساختن آلات از آهن باشد و این

جزء صفات فاعلی نسبت  
 « ترکیب صفت فاعلی »

صفت فاعلی چهار قسم ترکیب میشود مانند :

۱- حال اضافی که صفت بجا بعد خود اضافه شود مانند :

فزاینده باد آوردگاه فشاننده خون ز ابرسیاه

« فردوسی »

۲- با تقسیم صفت و حذف کسره اضافه مانند :

جانمار محمود گیرنده شهر ز شادوی بهر کس رساننده بهر « فردوسی »

### تعریف ۴۱

از اقسام کاربرد صفت فاعلی در اشعار و جمله‌های بالا چند قسم وجود دارد:

پراکنده روزی پراکنده دل (سعدی)	خداوند نعمت به حق مشعل
فروزنده ملک بر تخت عاج (فردوسی)	گراینده گرز و نماینده تاج
ز شادی بهر کس رساننده بهر (فردوسی)	گراینده گرز و گشاینده شهر
قهر او فزازین گذارنده (سنائی)	لطف او بینوا نوازنده
نگارنده بر شده گوهر است (فردوسی)	ز نام و نشان و گمان بر تراست

شما که داننده رازید گره از کار بکشاید

جوینده دانشم و خواننده کمال اگر دارنده گنج نباشم باک نیست



باتأخیر صفت بدون آنکه در آن تفسیری رخ دهد مانند :  
 منم گفتم یزدان پرستنده شاه مرا ایند پاک داد این کلاه  
 «دقیقی»

۴ - باتأخیر صفت حذف علامت صفت (مذمه) مانند :

سر فراز . گردن فراز

که سر فراز مذمه و گردن فراز مذمه بوده این کار قیاسی است .  
 هرگاه صفت فاعلی یا مفعول یا یکی از قیود مانند بیش و کم و بسیار پیش و پس  
 نظر بر آن ترکیب شود علامت صفت حذف میشود مانند :

کاجوی . بیشکوی . کم گوی . بسیاروان . پیشرو . پس رو .  
 صفاتی که بالف و نون حتم میشود هرگاه مکرر شود ممکن است علامت  
 صفت را از اول حذف نمایند مانند :

لرز لرزان . جنب جنبان

کمان را بزه کرد پس اشکبوس تنی لرز لرزان و رخ سندر  
 «مزدی»

سپه جنب جنبان شد و باز  
 «دقیقی»

پرس پرسان . کش کشان

پرس پرسان میکشیدش تا بصد گفت گنجی یافتیم آخر عصر  
 گردنودی میباید کار او را کس نزدی کش کشان اینست  
 «مولوی»

## « صفت مفعولی »

صفت مفعولی بر آنچه فعل بر او واقع شده باشد دلالت میکند مانند :

پوشیده . برده .

یعنی آنچه پوشیدن و بردن بر او واقع شده باشد و علامت آن (ه)

قبل مفعول است که در آخر فعل ماضی در آید چنانکه گوئیم :

برده . خرازده . که بر آخر ماضی برود و خواند (ه) اصناف کرده ایم

ترکیبات صفت مفعولی از این قرار است :

### تمرین ۴۲

در این قطعه صفت فاعلی چند جا تحصیل یافته است ؟

آنکه جان بخشید و ایمان خاک را  
خاک را در غایت پستی بداشت  
گنبد نیلوفری از دود کرد  
از هلالش نعل در آتش کند  
آسمان گردان زمین استاده زوست  
جمله ذرات بر ذاتی گواه  
عقل را سردشته گم در راه تو  
دامن تو خشک لب باز آمده  
بای بر آتش چنین سرکش شده  
خاک در کف باد پیم آمده  
دل جگر خواری به خون آغشته  
زانکه ناید کار بیچون در قیاس  
(منطق الطیر)

آفرین جان آفرین پاک را  
آسمان را در زبردستی بداشت  
تیغ کوه از لاله خون آلود کرد  
چون فلک را کرده سرکش کند  
عقل کار افتاده جان داده ز اوست  
هر چه هست از پشت ماهی تا به ماه  
ای خرد سرگشته در گاه تو  
بحر از شورت سر انداز آمده  
آب از شوق تو چون آتش شده  
ساد بی تو بی سر و پا آمده  
جیست جان در کل او سرگشته  
نومکن چندین قیاس ای حق شناس

- ۱ - اگر صفت را مقدم داشته اصناف کنند مانند :  
 پرورده نعمت . آلوده منت .  
 آلوده منت کسان کم شو تا یک شبر در دایق توانست  
 « انوری »
- ۲ - با تقدیم صفت و حذف حرکت اصناف مانند :  
 آلوده نظر  
 چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است  
 بر رخ او نظر از آینه پاک انداز  
 « حافظ »
- ۳ - اگر صفت را در آخر آورند و باح تعبیری ندهند مانند :  
 خواب آلوده . شراب آلوده .  
 دوشن زخم بر میگردد خواب آلود  
 خرقه تر دامن سجاده شراب آلود  
 « حافظ »
- ۴ - مانند قسم دوم ولی با حذف علامت صفت مانند :

### تقرین ۴۳

صفت‌های مفعولی که در این اشعار است نشان دهید؟

اگر چند باکس نپایسته	جهاننا چه در خورد و پایسته
به باطن چو دو دیده پایسته	به ظاهر چو در دیده خس ناخوشی
شکسته بسی نیز هم بسته	اگر بسته ای را گهی بشکنی
ولیکن سوی شستگان شسته	چو آلوده ای بینی آلوده
بگویش هنوزم ندانسته	کسی کو ترا می نکوهش کند
اگر شرمگن مرد و آهسته	بیابی ز من شرم و آهستگی
تو از من همی کستی جسته	ترا من همی راستی داده ام

(ناصر خسرو)

خاک آلود . نعمت پرور . دستچنت . دراشکله بیل :

آتش خشم تو بر واک من خاک آلود  
بعد ازین با بگو می تو رساند خرم  
ای اگله نزاری خبری از هنرن  
خواهی که بدانی که نیم نعمت پرور  
همان و شکست را که دخت نیست  
بدان نازکی دستچنت نیست  
۵ - با آخر صفت حذف « ده » از پایان آن چنانکه ترکیب

صفت فاعلی شبیه باشد مانند :

پناه پرور . دست پرور .  
ای نظامی سپاه پرور تو بر کس مریش از ور تو  
همه را دید دست پرور باز دست از این جنگ داشته باش

تمرین ۴۴ « نظامی »

در این قطعه کجا صفت مفعولی تخفیف یافته و کجا کامل تکرار شده است .  
بر آنکه بر طلب مال و عمر مایه گرفت  
چو عمر سوده شد و مایه عمر بود ترا  
فزودگان را فرسوده گیر یا که همه  
بفعل و قول و زبان یک نهاد باش و مباح  
مباح مادح خویش و مگوی خیره مرا  
به مال و ملک و به اقبال دهر غره مشو  
تو سالیانها خفتی و آنکه بر تو شمرد  
کنون ببايد رفتن همی به تهر و سرت  
چرا برنج تن ای بی خرد طلب کردی  
بدان که هر چه بکشتی ز نیک و بد فردا

که بنا بر پرورد دست پرور که معنی بنا بر پرورده دست پرورده است  
 نیم سوزد ناشناس . و روشناس که در زبان فارسی مترادف است هم از این  
 قبیل می باشد .

هرگاه بخواهند صفت مفعولی را که تخفیف یافته جمع نند از افعال  
 اول برگردانند مثلا :  
 دست پروردگان . نام یافتگان .  
 و اینکه خاقانی گوید :  
 فاقه پروردگان چو پکان حماری زوزه دار  
 ناوراست و سروی آن روانباشد .  
 ولی تخفیف صفت فاعلی برگردانیدن افعال اصلی لازم نیست  
 چنانکه گوئیم :

### تمرین ۲۵

از این ترکیبات کدامیک صفت مفعولیت و کدامیک صفت فاعلی؟  
 سرفراز . گردنکش . رونویس . نیم برشت . نیم کشت . نیم کتی . فانویس  
 حق شناس . ناشناس . رد شناس . شمشیر زن . خود روی . جهان نشوی . جهان دار . زود گرای  
 کشور گشای . لگد کوب . میخکوب . پایمال . رزم خواه . دلخواه . کینه خواه . دلگیر .  
 شهر گیر . دیر یاب . گناه آموز . عند آموز . پوزش پذیر . خوشه چین . کار ساز . راز دار .  
 مادر زاد . خداداد . نارسید . نابرید . ناپسود . دیندار . دستگیر . سخت کوش . خواه نخواه  
 دلکش . پیوند پذیر . شهر آرای

گردن کشان . سرفرازان . نامداران . کام جمان . دام خوانان

« صفت تفضیلی »

صفت تفضیلی آنست که در آخر آن لفظ « تر » افزوده شود و معاد آن

بر وجه موصوفت بر شخص دیگر که در وجود صفت با او شریک و مناسب است و این تنها

باخر صفت و کلماتیکه در معنی صفت باشد سوخته شود مانند :

گورنده تر . سشتابنده تر . فرازنده تر . گراينده تر . برود تر . برز

خرد ز آتش طبعی آتش ترا که مردم خام را اودنود « ناهم خرد »

صفت تفضیلی یکی از سه طریق استعمال شود :

۱- با « از » چنانکه گوئیم :

خرد از مال سودمند تر است . تیر بر اندک از سکر بسیار مفید تر است

دوش خوابی و بدهام گونیک بدی نیک باد

خواب ز بل حالتی کان از کرامت بر ترا

۲- با « که » مانند :

دانش بهتر که مال . سیرت پسندیده تر که صورت .

با صفت چنانکه گوئیم :

توانا تر مردم کسی است که دانائی او فرزندتر باشد .

و این استعمال در زبان فارسی متداول بوده لیکن کنون کمتر معمول است

و هرگاه بخواهند صفت تفضیلی را اخص کنند (ین)، در آخر آن یکا آورند؛  
 بزرگترین شعرای ایران وزو سی است .  
 الفاعلی از قبیل : مره . به . که بیش معنی صفت تفضیلی استعمال شود  
 و در آخر آن نیز (ین)، در یکا آورند مانند :

مبین . بین . کبین .  
 هرگاه (ین) در آخر صفات تفضیلی در ایفا داده می شود تخصیص کند مانند  
 کترین . فاضلترین  
 و در این حالت اگر صفت تفضیلی را اخصانه کنند مابعد آنرا جمع آورند مانند :

### تمرین ۴۶

در این حکایت چند صفت بکار برده شده است؟  
 امیر اسمعیل احمد سامانی را با برادر دهمین خود محاربت اوفتاد و ظفر او را بود  
 چون برادر دهمین را پدید میآید شدور کلب او بوسه داد و گفت امیر را این تجشم نیاست  
 فرمود چون این تجشم افتاد بسعادت با خزانه و خدم با دارالملک خویش باید رفت  
 امیر نصر گفت جدمی رود یا هزل؟ امیر اسمعیل گفت معاذ الله که مراد حضرت تو مجال هزل  
 بود امیر نصر شگفت داشت و با دارالملک خویش رفت .  
 و کار با امیر اسمعیل افتاد و او را آثار ستوده بود هر روز که باران و برف آمدی  
 سا باطنی بود بر در سرای وی به بهار را آنجا بردگان بنشستی از دو طرف روزگفتی غریبی  
 درویش را کلری باشد در چنین روز در گوشه کاروانسرای بی برگ بماند نباید که مرا  
 دعای بد گوید.

(تاریخ بیهمتی)

بزرگترین مردان و فاضلترین رجال امروز ادست .

و بدون اضافه باید لفظ مفرد استعمال شود چنانکه :

تواناترین مرد . بیسناترین شاکرد .

« صفت نسبی »

صفت نسبی آنست که نسبت بجزئی یا مطلق را برساند و آن عبارتست از (می ،

و آنسر که مانند :

آسمانی . زمینی . آتشی . هوایی . خاکی . پاری . اصفهانی .

غیاثوری . و نظایر آن

یا نسبت همواره بجزء پیوسته میشود و کلماتی از قبیل : کادیانی .

خسروانی . کیانی . پهلوانی . نادر است و بر آن قیاس نتوان کرد

### تمرین ۴۷

صفت‌های نسبی را معین کنید،

امیر شاهملك در ابتدای دولت آل سلجوق قصد قسبه‌ای کرد بالشکری تمام و  
ایتجار و زها آتش محاربت بر افروخت من آن پیران را که مباشر آن محاربت بوده‌اند  
دیدم پس اتفاق چنان افتاد که پیری بود صدساله او را ابوعلیك گفتندی پای  
برهنه به کاری بیرون شد سواری بانیزه خطی در کمین بود آن نیزه در پای آن پیرانند  
پیران را از جای برجست و بیفتاد بر نیزه افتاد اتفاق را نیزه به دوپاره شد سنان  
سوی پیر بود پیر سنان و آن پاره نیزه بر گرفت و روی بر سوار آورد سوار به هریمت پیش  
شاهملك رفت و قسه عرض داد گفتند در بقعتی که پیر صدساله به لگدمح خطی بشکند  
آن بقعت به جنگ نتوان ستد و شاهملك نومید بازگشت و به مقصود نرسید.

(تاریخ بیهقی)



۵- معنی و غیر مفروضی مثل :

دوروزه . یکشنبه . یکساله . صدده . دهمه . هشتاداره  
 و این ماء غالباً در ترکیبات عددی استعمال میشود .  
 و گاهی تنهائی در غیر این مورد استعمال شده است مانند : بزود  
 بیاید گفتا سیاه مرا بزود قبا و کلاه مرا « دین »  
 ( دین ) و این در آخر اسما در آید مانند :

سفالین . جوبین . گدین . بلورین . گلین .  
 و گاهی این اواخر آمده . جمع کرده و در آخر کله آورند مثل :  
 بلورینه . ززینه . سیمینه . پشینه .  
 ( گان ) مانند : گروگان . پردگان .

### « صفات ترکیبی »

صفاتیرا که از ترکیب دو اسم یا اسم و ادواتی بحصول آید مرکب یا  
 ترکیبی خوانند و اقسام آن بقرا از طبیعت :  
 ۱- ترکیب تشبیهی که از بهم بستن مشتبه به مشتبه یا مشتبه به وجه

حاصل شود مانند :  
 سرود . مشکوی .  
 که معنی آن چنین است ؛ کسی که قدار چون سزاوست موی چون  
 مانند ؛ گلزنک . مشکوی .  
 که معنی آن چنین است ؛ مانند گل از حیث رنگ و شک از جهت موی  
 و در این هر دو قسم باید شبیه به مقدم باشد .  
 ۲ - ترکیب دو اسم بدون ادوات ؛  
 جفا پیشه . هنر پیشه .

تمرین ۲۸

از سفته‌های نسبی چند قسم درین قطعه می‌بینید.  
 در آن شهر (معرّة النعمان) مردی بود که ابوالعلاء معری می‌گفتند نابینا بود  
 و رئیس شهر او بود و نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگران فراوان و خود همه شهر او  
 را چون بندگان بودند و خود طریق زهد پیش گرفته بود گلیمی پوشیده و در خانه نشسته  
 نیم‌نان جوین راتبه کرده که جز آن هیچ نخورد و من این معنی شنیدم که در سرای باز  
 نهاده است و نواب و ملازمان او کار شهر می‌سازند مگر به کلیات که رجوعی به او کنند و  
 وی نعمت خویش از هیچکس دریغ ندارد و خود صائم النهار قائم اللیل باشد و به هیچ شغل  
 دنیا مشغول نشود و این مرد در شعر و ادب به درجه‌ای است که افاضل شامی و مغربی و  
 عراقی مقرند که در این عصر کسی به پایه او نبوده است و نیست و پیوسته زیادت از دو بیست  
 کس از اطراف آمده باشند و پیش او ادب و شعر خوانند و شنیدم که او را زیادت از صد  
 هزار بیت شعر باشد کسی از وی پرسید که ایزد تبارک و تعالی این همه مال و نعمت ترا داده  
 است چه سببست که مردم را می‌دهی و خویشتن نمی‌خوری جواب داد که مرا بیش از این  
 نیست که می‌خورم و چون من آنجا رسیدم این مرد هنوز در حیات بود.

«سفرنامه ناصر خسرو»

۳ - ترکیب دو اسم با ضافه اوقات مانند : نیزه بدست .  
 سپهبدار شهاب نیزه بدست یکی باره تیزنگت بنشست  
 داغ بران . مانند این بیت :

لگام فلک گیر تا زیر نشت کبود استری داغ بران نماید

۴ - ترکیب اسم با اوقات از اقسام بسیار است از اینقرار :

از ترکیب (ب) با اسم :

بنام . بگذرد . بآمین . بنفین (شناو آن بنفین شوریده گشت)  
 این قسم در نظم سابق معمول بوده و اکنون جز در چند کلمه معمول نیست

۲ - ترکیب (با) و اسم :

بانام . با عقل . باورع . باشعور . با حساس . با خبرت . با شایستگی

ترکیب (هم) و اسم که اشتراک را میسر سازد .

همراه . همراهی . همنشین . همنشست . همکار . همقدم . همبستم .

### تمرین ۴۹

از ترکیبات وصفی چند قسم در این ترکیبات وجود دارد.

عند آور ، سگ طبیعت ، آدم سیرت ، روی بردیوار ، مردم پیکر ، آدمی منظر  
 زنده پوش ، محنت کش ، گهر تاب ، دست بر سر ، آفتاب سوار ، خاک انباز ، صاعقه بار ،  
 حلقه بگوش ، سر نوشت ، خود روی ، پری روی ، کوه ثبات ، عقل بقا ، معنی رنگ ، سنگدل  
 آهن دل ، سگ جان ، شیر دل ، رو باه صفت ، گریبان دریده ، شیر مهابت ، دیو صورت ،  
 دیو مرد .

۴ - از ترکیب «نا» «ذ» با هم :

نا کام . ناچار . نامرد . نمرود . نبرد .  
گراز تو عاجز م این حال چگونه <sup>کنیم</sup> پیش خصمان دم پیش عشق <sup>مرد</sup>  
«سنائی»

۵ - ترکیب «بی» و «هم»

بمرد . بهیوش . بشعور . بیدارش . بیکار . بینام .  
بیشان . بیخمانان .  
فرق میان «بی» و «نا» آنستکه «بی» پیوسته بر سر اسم <sup>آید</sup>  
و بدان معنی وصفی دهد ولی «نا» هم با هم و هم بصفت پیوسته  
گردد و استعمال آن با صفت بیشتر است .  
هرگاه ترکیب «بی» و «هم» در غیر معنی وصفی بکار رود پس از آن <sup>بهر</sup>  
بی از آن کاربرد هیچ خطا از کم <sup>است</sup> یزده سال کشید اوستم و هر دو هم  
«ابره صغیر اسکافی»

تمرین ۵۰

کلمات ذیل را با ادوات «ب» «با» «هم» «تا» ترکیب کنید.  
شکر . همت . پشت . دست . راز . سخن . مراد . انصاف . حشمت . کام . کار . تقوی  
حمیت . سوار . جرات . کرم . زبان . آواز . آهنگ . پیشه . خرم . هنر . عزم . اراده . شرف  
شهر . کیش . عقده . آیین . نظر . وقت . جاه . علم . خدائات . آب و تاب

این ادوات پنج گانه در آغاز اسم در آید و آنرا پیشاوند می توان گفت  
 ۶- ترکیب (مند) با اسم :

همز مند ، خرد مند ، زیبا مند ، ثروتمند ، اورا کند ،  
 باوکیل قاضی اورا گمشت ، اهل زندان در شکایت آمدند ،  
 در شش کلمه این ادوات بشکل (اومند) استعمال شده است ؛  
 تو نمند ، برومند ، دانشموند ، حاجتموند ، نیازموند ، گمانموند  
 ۷- ترکیب (ور) با اسم

بمزرور ، دانشور ، سرور ، دادور ، جانور ، نامور ، بارور ،  
 و گاه ما قبل این ادوات مضموم (و) ساکن شود ؛  
 گنجور ، رنجور - مزدور ، دستور - آذور ، خاک خور امی طبیعت آذور  
 و این عمل قیاسی نیست .  
 « انوری »

۸- ترکیب اسم با (ناک) که بیشتر افاده معنی علت و آفت کند ؛

### تمرین ۵۱

از کلمات ذیل کدام با (بی) و کدام با (نا) ترکیب می شود ،  
 عقل، هنر، خوانا ، دانا ، دل پذیر ، حق شناس ، نماز ، دل ، تمیز ، برنده  
 شمارنده ، شمار ، شمر ، جد ، حضر ، کران ، کنار ، ستاننده ، خورده ، گفیه ، برده  
 رنج ، پا ، دست ، سر ، ناخن ، زیبا ، جریان ، پیرسان ، هم رنگ ، رنگ ، نقش ، پذیر  
 نگار پذیر ، ساز ، ساخته ، سازوبرگ ، ستوده ، پسندیده ، کرده ، گفتگو ، تاب ، توان  
 توانائی ، زور ، زورمند .

نمناک . شوخناک . بینیک . سنگناک . خوانناک . درونناک

سهنناک و کله ( طرناک ) نادر است و قیاس افشاید .

این ادوات گمانه با جز اسم سویند و آنرا ( سپاوند ) توان خواند

و در زبان پارسی ( سپاوند ) و ( سپاوند ) بسیار است هر یک

معنی مخصوص و مورد خاص دارد که در پایا کتاب مذکور خواهد شد .

بشعره - ۱ - هرگاه کلمه را که دارای معنی وصفی باشد در زبان

پارسی کنونی برای آن اشتقاق با ترکیبی در تصویر نیاید ( صفت سماعی )

خوانند : گران . سبک . نیک . بد . زشت . خوب . تنگ

فراخ . بلند . کوتاه

۲ - کلماتی که بزرگ دالت کند بشیر صفت سماعی است ؛ سپید ، سبک

سرخ ، زرد ، سفید ، سبز ، کبود ، و گاه قیاسی ؛ نیلی ،

آبی ، سرسای

### تمرین ۵۴

ترکیبات اسمی را با صفات قیاسی و سماعی از هم جدا کنید .  
 سبکتر ، سیاهروی ، سیه زلف ، کبود چشم ، رددروی ، رخ زرد ، جان گداز ،  
 هواخواه ، دل انگیز ، شکر آمیز ، تنگ چشم ، تنگدل ، دل تنگ ، تنگ مغز ، تنگ پوست  
 گردباد ، گردروی ، سبکسر ، گران رفتار ، سبز دریا ، سرخ روی ، کلر آگاه ، کلر افتاده  
 کار کرده ، کار دیده ، آتشین گوهر ، شکرین لب ، بینادل ، سیمین بر ، دراز قد .

۳ - صفات سماعی هنگام ترکیب مقدم باشد :  
گرافیک . سبکفرز . کوتاه قد . بلند بالا . زرد روی بر خروزی سیاه چشم  
و این قسم در استعمال بیشتر است .

و گاه مؤخر باشد : چشم سپید . بالا بلند . رخ زرد  
و این نوع کمتر باشد .

### « طرز استعمال صفت »

صفت پیش از موصوف بعد از آن نرزی آید چون :  
باغ و بارخ پرند سلب      بگرگشت و لبهاش عجب  
نیگون پرده بر کشید هوا      باغ بنوشت مغزش و سیا پزنی  
و هر گاه موصوف مقدم باشد بکمال اضافه استعمال میشود و کسره اضافه بر  
تقرین ۵۴

مواردی که « یاء » بر موصوف اضافه شده است معین کنید  
زبان نرم و خلق خوش دوستی مرد در دلها بیفزاید  
دل‌های پاک چون آینه اند که بدونیک دروی پدید باشد، خوی نیک سرمایه سعادت  
است باروی گشاده و جبین باز بسیار دل صید توان کرد.

بوی خوش تو هر که زیاد صبا شنید      از یار آشنا سخن آشنا شنید  
« حافظ »

مرد بخرد بکار در نماند و بی خرد از عهد هیچ کار بر نیاید در هوای خوب و  
فضای باز گردش کنید. ملک بر بالای زرین ستام نشست. چاهه شیوای شمارا شنیدم.  
از نامه سیاه نترسم که روز حشر      با فیض لطف او صد از این نامه طی کنم.  
« حافظ »

خدای بزرگ را نیایش کنید. از اندیشه بد جز تباهی نزاید  
پسه خرد پیل را از پای در آرد

موصوف فارومی گردد مانند :

ای شاه محمود کشورگشای ز کس گزترسی ترس از خدای  
 که حرف آخر محمود ( فارومی کسرزه اصناف است . « فردوسی »

هرگاه موصوف بود یا الف ختم شود در آخر آن (ی) افزوده شود  
 مانند : خدای بزرگ . بالای بلند . قبای دراز . شبهای آرزو  
 و وقتی که بهاء مخفی تمام شود یا اولیینه افزوده شود مانند :

بسجا سرده صد ساله همی نذکنند این سخا معجز علی است همانا ز سخا  
 صفتهای مرکب فایان در اسطه یکی از اجزاء خود موصوف مرتبط میشود بنا  
 بر این از صفت موصوف تکمیل میاید چنانکه گوئی : مردوشندل

که روشنی صفت دل است و مجموع روشندل صفت مرد .

مطابقه صفت با موصوف روانیست چون موصوف جمع باشد صفت را  
 مفرد آورند و همین روش میاید نویسندهگان شاعران مولی بوده و هم اکنون میباشد  
 و برخلاف این نیز موردی در سخن بزرگان دیده میشود که صفت را با موصوف

مطابق آورده اند مانند :

شدند آن جوانان از اداگان بدست کسی نه هزار ایگان

« فردوسی »



مانند :

نشستند ز اخوان با اینسان چو وایگان سیر سحران  
 « منوچهری »  
 و در تاریخ بهیمنی آمده است :  
 « اکنون امیران ولایت گیران آمدند ، و این مواضع سرودی را نشناختند  
 هرگاه صفت در موصوف هر دو جمع عربی باشد گاه موصوف را بر صفت  
 مقدم داشته و اضافه کرده اند مانند :  
 قدام ملوک و عظام سلاطین بجای ملوک قدام سلاطین عظام  
 شنیدم که شاه اردو شیر که بر قدام ملوک و عظام سلاطین بخصائص  
 عدل و احسان متقدم بود » « مرزبان نامه »

### تمرین ۵۴

مواردی که موصوف با کسره اضافه و یا با ( ی ) به کار رفته معین کنید ،  
 روزی سلیمان بن عبدالملک بایکی از خواص خود عتابی می نمود و می گفت  
 تو در معایب و مثالب من شرعی پیوسته و خوضی نموده ای آن شخص در تمهید معذرت و  
 برائت ساحت خود از آن ریبت و تهمت تقریری می کرد سلیمان گفت این سخن از تو فتنی  
 صادق القول به من نقل کرده است آن مرد گفت کسی که فقه باشد فعل نمیده نکند سلیمان  
 عندا و قبول کرد و باین سخن بر او محمدمت گفت حمد بن قیس گفته است تمام از همه کس  
 سزاوارتر است که در حق او گمان بددارند و او را بخلق مذموم و سیرت ناپسندیده منسوب  
 و متهم گردانند چه هر فعل و خصلت نامرضی آنکس که تمام حوالت با او می کنند در  
 حجاب ارتباب و محل اشتباه باشد و در نمیت و سعایت تمام که مذموم تر خصلتی و  
 نامحمودتر عادتتی است هیچ شک و شبهه نیست و یقین گشته ...

( ادب الوجیز )

وقتی که موصوف مؤنث و عربی باشد صفت آنرا مذکر باید آورد و ضمیمان دین  
 همین روش را معمول داشته اند و مؤنث آوردن صفت که رسم متأخر است  
 ناپسندیده و برخلاف روش صحاح است

هرگاه موصوفی دارای چند صفت باشد آنرا یکی از سه طریق استعمال کنند:  
 الف. موصوف را مقدم دارند و صفات را بیکدیگر اضافه کنند چون  
 خداوند بخشنده و ستیگر کریم خطا بخش پوزش پذیر است،  
 و مانند:

به عهده پادشاه خطا بخش جرم پوش  
 حافظ قرا بخش شد و مفتی پسال نوش  
 «حافظ»

### تمرین ۵۵

در این جمله ها چند قسم موصوف و صفت از کلمات عربی وجود دارد و کدام  
 يك آنها مطابق روش پیشینان درست است و کدام بروش تازه نادرست.  
 افاضل کتاب و اعظم اعیان مجتمع شدند و در ترتیب امور و حفظ ثغور مشاورت پیوستند.  
 صاحبان نفوس شریرا از ارباب خیر گریزانند.  
 محمد بعلم و معرفت محبت نامه و علاقه کامله ابراز می دارد.  
 هوشنگ دارای همت عالی و اراده قوی است کارها را از روی صبر و حوصله انجام  
 می دهد و حوادث صعب اراده او را سست و ضعیف نمی گرداند. قریحه نقاد و طبع وفادار و وحشی  
 است الهی و بخششی خداداد. در سنوات ماضیه راهها ناامن و کارها مشوش بود و امروز  
 امنیت کامل همه جا برقرار است و مسافران با آسایش آمد و شد می کنند.

ب - آنکه صفات را بهم عطف نمایند مثل :  
 یکی به پلوانیت گرد و دلیر / متن زنده پیل بدل تره شیر  
 و مانند :

باوه باید تلخ و خوش در گین روان « فغنی »  
 و مانند :

در نیکو اعتقاد نیکو طریقت و خدای ترس را وزیر می داد  
 ج - آنکه بعضی از صفات را پیش از موصوف و بعضی را پس از آن <sup>« سیاستانه »</sup> آورند  
 در صورتی که در آخر موصوف یاد وحدت نباشد اضافه کنند مانند :

### تمرین ۵۶

به جای نقطه‌ها چند صفت بگذارید و قواعدی که در بالا شرح داده شد رعایت کنید.  
 مردی... سخن رانی کرد و سخن او در مردم تأثیر بخشید. بازرگان همیشه  
 سود می‌برد. مسجد شاه اصفهان کاشیهای... دارد. هوای... برای سلامتی بدن  
 ضروری است. آب... زیانهای بسیار می‌رساند. منزل... برای آسایش انسان نهایت  
 لزوم دارد. جوان... روزیبری در می‌ماند. بیو... بی‌یار و مساعد خواهد زیست.  
 بریدولش نژدی... بود و بدین جهت بیوسته در درس خود پیشرفت می‌نمود.

وزین ناسکالیده خواه تو دلم گشت باریک چون ماه نو  
 و هم بدین روش است : « فردوسی »

فرزند تو این تیره بن خامش خاکی است با کبیره خرد نیست ز این گوهر گویا  
 و هرگاه صفت موصوفه باشد ممکن است آنرا یکی از چند طریق استعمال نمود  
 الف . اگر هر صفتی با موصوف خود ذکر شود مثل :

بجان سرشاه سوگند خورد بروز سپید و شب لاجورد

ب . موصوفها مقدم و صفتها مؤخر باشند و در این صورت با هر صفت  
 هر دو موصوف ممکن است راجع شود یا آنکه هر صفتی یکی از موصوفها تعلق گیرد

مثال قسم دوم :

در بای سخنها سخن خوب خداست پر گوهر و پر لؤلؤ از زنده و زیا  
 که از زنده و زیا ممکنست صفت هر یک از گوهر و لؤلؤ باشد و در اینست  
 که از زنده صفت گوهر و زیا صفت لؤلؤ فرض شود و بر این فرض حدی  
 لازم نیست ولی بفرض اول باید گفت که صفتها از اول تقریباً دوم

حذف شده است .

مثال قسم دوم :

بجایم همراه و نازان براه بدین دنونند سپید سیاه  
 « فردوسی »

که مقصود از دو نوند سپید سیاه روز و شب است و روانی است  
 که سپید و سیاه صفت هر یک از دو نوند واقع گردد .  
 و نیز ممکن است یک صفت دارای و موصوف باشد مانند :  
 آتش و باو محبت و پیدای کرگرو خون

کوه البرز از رسم قلم زران افشانه  
 در موقتی که موصوف را بخوانند اضافه کنند صفت را می آورند و پس از آن  
 عمل اضافه را انجام میدهند و این مظهر و در نظم و نثر متداولست  
 باشکر زمانه و با تیغ تیز و بر دین و خرد بست سپاه و سپهر  
 ولی در بعضی مواقع اضافه را بر وصف مقدم داشته اند چون

### تمرین ۵۷

انواع کاربرد صفت را در متن زیر تعیین کنید .

فرخی از سیستان روی به جفانیان نهاد و چون به حضرت جفانیان رسید بهار گاه  
 بود و امیر به داغگاه و شنیدم که هجده هزار مادریان زهی داشت هر یکی را کره ای در  
 دنبال و هر سال برفتی و کره گان داغ فرمودی و عمید اسعد که کدخدای امیر بود به حضرت  
 بود و نزلی راست می کرد تا در پی امیر بزد فرخی بنزدیک او رفت و او را قصیده ای خواند  
 و شعر امیر بر او عرضه کرد خواجه عمید اسعد مردی فاضل بود و شاعر دوست شعر فرخی  
 را شعر می دید در آسمان هفتم هیچ باور نکرد که این شعر آن سگزی را شاید بود .

بر سبیل امتحان گفت امیر به داغگاه است و من می روم پیش او و ترا ببرم به داغگاه  
 که داغگاه عظیم خوش جایست جهانی در جهانی سبزه بینی پر خیمه و چسراغ چون  
 سناره از هر یکی آواز رود می آید و حریفان درهم نشسته و عشرت همی کنند و به درگاه  
 امیر آتشی افروخته چند توهی و کره گان را داغ همی کنند .

(چهارمقاله)

خون سپید با دم بر دور خان زردم

آری سپید باشد خون دل مصعد

که نخت خون را بدل اضافه کرده و صفت را پس از آن آورده است و چون

خون دل بکیت کلمه است میتوان (مصعد) را صفت مجموع فرض کرد و ما

پیران وزیر ناقص عقل بگدانی بروستا رفتند «سک

که ناقص عقل صفت پیران است و پس از اضافه آمده است و مثل :

شد آن رنج من هفت ساله بیاد و دیگر که عیب آورم بر ترا

و در اسکندرنامه قدیم از مولفان قرن پنجم یا ششم نظیر گفته فردوسی را

### تمرین ۵۸

در عبارات زیر انواع کاربرد صفت را مبین کنید:

هوا و آب صاف و روشن برای نگهداشت و پرورش تن ضروری است پدران و

ماددان عزیز بر ماحق بسیار دارند.

همت بلند و عزم راسخ کلید فتح و ظفر است.

جوانان کارنا دیده باید که پند پیران مجرب بشنوند و کار بندند پیران سرد و

گرم چشیده باید که جوانان پاکدل و نورسیده راه نیکی راه نمایند و از بدی باز

دارند مرددانا هرگز خوار نشود و نادان فرومایه ارجمند نگردد.

هر که رادامن و دیده پاک دادند درهای آسایش بروی بگشادند .

نشستند گردان و رستم بر اسب بگرداد رخشنده آذر گشپ

چو آمد بر شاه کهتر نواز نوان پیش آوردت و بردش نماز

ستایش کنان پیش خسرو رسید که مهر و ستایش مرا و رارسید

(فردوسی)

در آن زمان که با سبش کشیده باشد تنگ

به تیغ تیز و سنان بلند و تیر خدنگ

(فرخی)

چو گورتنگ شود بر عدو جهان فراخ

جهان گشاید و کین توزد و عدو شکرد

می بینیم : « شش طک چون این بشنید عجب ماند و برسد گفت

خان و مان ما همه چندین ساله بیرون »

که درین دو مثال نخست ریج و خان و مان را اضافه کرده و صفت را پس از

اضافه آورده اند و تفاوت آن با مثالهای اول از آنست که در گفته

فردوسی در عبارت اسکندر نامه صفت مضاف الیه واقع نشده و در شعر

معروفی و سعدی صفت مضاف الیه واقع گردیده است

بیا و وحدت یاد در آخر صفت در آید چنانکه گوئیم :

مرد فاضلی است . طبع لطیفی دارد

و اکنون این طریق در زبان فارسی معمول است

یاد در آخر موصوف مذکور است چون

که آمد بر ما سپاهی گران همه رزمجویان و کشت آوران

تصریح ۵۹

صفت درین قطعه چند مورد بایاء و وحدت استعمال شده است :

غرة ذی الحجة سنة سبع و ثلاثین وار بمعائه براه آبخوری و چاشتخواران به سمنان  
آمدم و آنجا مدتی مقام کردم و طلب اهل علم کردم مردی نشان دادند که او را استاد  
علی نسائی می گفتند نزدیک وی شدم مردی جوان بود سخن بر زبان فارسی همی  
گفت بزبان اهل دیلم و موی گشوده جمعی پیش وی حاضر گروهی اقلیدس میخواندند  
و گروهی طب و گروهی حساب در اثنای سخن می گفت که بر استاد ابوعلی سینا  
رحمة الله علیه چنین خواندم :

همانا غرض وی آن بود تا من بدانم که او شاگرد ابوعلی سیناست چون  
با ایشان در بحث شدم او گفت من چیزی سپاهانه دانم و هوس دارم که چیزی از حساب  
بخوانم عجب داشتم و بیرون آمدم گفتم چون چیزی نداند چه بدیگری آموزد  
(سفرنامه ناصر خسرو)

و در آثار پیشینیان این روش متداول است ولی الحاق با وجود

بصفت و موصوف نیز استعمال بوده است مانند :

دید شخصی کاملی پر مایه ای آفتابی در میان سایه ای «مردی»

هرگاه مقصود از صفت بیان جنس و نوع موصوف باشد بیشتر آنرا با پارچه

استعمال کنند و در اول آن لفظ «ازین» آورند مانند :

ساعت این سخن مروارید تمیز از آن همه اندر حسب آن معنی ز لفظ آل سماعی

که جلدی زیر کی گفتا که من با نسی و نام ازین نسی رومواری چو پاؤ ابر نیسانی

و نظیر آن است : «سنائی»

ازین حضرتی موی کالیسده ای بدی که بر روی مالیده لک

و نیز : ازین بچه پاره عابد فریبی طابک صوتی طاروس نیسی «سعدی»

### تمرین ۶۰

برای هر يك از اسمها صفت فخره بیاورید و جمله بسازید،

باغ، منزل، کتاب، خانواده، کشور، میهن، میدان بازی، دبیرستان، دبیر،  
شاگرد، دانش، معرفت، مادر، پدر، برادر، ایران، شیروان، زمین، آسمان، این  
سایه، آفتاب، ستاره، ماه، درس، چراغ، میز، کلاس، دبستان، آرزو، دست، چشم،  
سر، پا، گوش، روی، خدا، پادشاه، کیف، مکافات، عمل، نگار، هوا، آب، بهار، خزان  
تابستان، زمستان.



و گاهی صفت را بدون کلمه ازین ، یا خالی از یاء و وحدت استعمال نموده اند ؛  
مانند ؛ بیاید پس آن بی درفش سترگ پلیدی سگی جادوئی سپر گرگ (دقیقی) ،  
و مانند ؛ ندیم شش شرق شیخ ابراهیم مبارک تقانی نیکو منظری (منزهی) ،  
و درین دو مورد موصوف معرّفه است .

و قسم دوم مانند ؛ پیرین ازوزین طالب علمانریکی « منزهی »  
که یاء وحدت در آخر صفت ذکر نشده است .

هر گاه مقصود تعداد و شمرده شدن اوصاف باشد آنها را بهم عطف نمی کنند  
چنانکه درین عبارت ؛

د دستور گفت ؛ شنیدم که وقتی مروی بود جوانمرد پیشه همان بنیر ، چنانچه  
تمرین ۶۱

چند صفت مفرد و مرکب درین قطعه موجود است و هر یک بجهت طریقی به کار برده شده

به پیش پسر شد بر اند آب چشم  
که ای از یلان جهان یادگار  
خداوند شمیر و کویال را  
به بد تیز مشتاب و بر بد هکوش  
به بیکار خوار آبدش رود نیل  
ز شمیر او گم کند راه شنید  
نبوده است جنگی که کارزار  
بر آورد گه کشته شد بی درنگ  
پیاده گرفت و کشیدش به بند  
چگونه به خنجر بر آورد گرد  
« فردوسی »

کتابیون خوردشید رخ پر زختم  
چنین گفت با فرخ اسفندیسار  
ببندی همی رستم زال را  
ز گیتی همی بند مادر نیوش  
سواری که باشد به نیروی پیل  
بدرد جگر گاه دیو سید  
همانا چو سهراب دیگر سواد  
به پیش پدید شد به هنگام جنگ  
چو کاموس جنگی به ختم کنند  
ز شکل شنیدی به روز نبرد